

لولوی کوچولو



○ شهره کاندی

«کوچولو» داستانی است در خصوص ترس؛ ترس‌های کودکانه که یکی از انواع آن، ترس از تاریکی است. در روان‌شناسی رشد، در خصوص این‌گونه ترس، آمده است:

«ترس از وسایل دفاعی موجود زنده در برابر خطر است؛ بنابراین مقدار متعادل و منطقی آن برای کودکان ضروری است... در سنین سه چهار سالگی انواع ترس‌های کودکانه طبیعی است؛ ترس از تاریکی و رعد و برق... شایع است و تا پنج شش سالگی غیرعادی نیست. قوه تخیل کودک در این مرحله به اندازه‌ای است که می‌تواند خود را به جای دیگران قرار دهد و خطرها و مشکلات احتمالی بعضی پیشامدها را تجسم کند. ترس‌های غیرمنطقی و مرضی، بیشتر در کودکان ناراحت، مضطرب و وابسته دیده می‌شود، دامنه تشویش و نگرانی در این نوع ترس‌ها از ترس‌های طبیعی و منطقی بسیار زیادتر است. معمولاً در این گونه کودکان علایم دیگر تشویش و ناامنی مانند اختلال خواب و خوراک... دیده می‌شود... ترس کودک باید پذیرفته شود... تا این که با رشد ذهنی بیشتر بر ترس خود غلبه کند. از مهم‌ترین اقداماتی که ترس‌های کودکان را از بین می‌برد، پیدا کردن علت تشویش و نگرانی کودک است.^۱ نام اثر که حاصل ادغام کلمات «کوچولو» و «لولو» است، خوشاهنگ و زیباست و بر مضامین درونمایه‌ای اثر دلالت دارد.

در تصویر روی جلد در دو سوم پایین کادر، تصویری از شخصیت اصلی، یعنی «کوچولو» را در حیابی بسته، مجزا از دنیای معمول می‌بینیم. در نقطه مقابل، یعنی در یک سوم بالایی، شخصیت دیگری (کاراکتر پسر) توسط خطی کوتاه، نازک و قرمز رنگ، از دنیای کوچولو مجزا گشته است. حضور اسباب‌بازی‌های شاد و جاندار در دو دنیای کوچولو و پسر، نمایانگر دنیای کودکانه‌ای است که بر اساس جاندارپنداری شکل و معنا گرفته است. لبخند کوچولو، به همراه لبخند مارها، قورباغه، تمساح و ترن، در کنار مثلث‌های فراوانی که در تصویر دیده می‌شود، حسی از شادی و شادابی القا می‌کند که از همان ابتدا، ترس و وحشت مخاطب از این لولوی تازه را زایل می‌کند.

کتاب را که باز می‌کنیم، با تصویری مجزا از کوچولو روبه‌رو می‌شویم که با خطوط کناره‌نمای سبز، از فضای سفید صفحه جدا می‌شود. با همین دو تصویر، اطلاعاتی در مورد اثر به دست می‌آوریم. در می‌بایم که کوچولو، لولویی با یک چشم، چهارپا و دو شاخ است (هرچند که معلوم نیست چرا در

تصویر دوم، شاخ‌ها حذف شده است).

سپس اولین صفحه اثر (شامل متن و تصویر) را می‌بینیم و در متن می‌خوانیم:

«در جایی از این دنیا شهری بود که شبیه شهرهای ما نبود. در این شهر خانه‌هایی بودند که شبیه خانه‌های ما نبودند. در یکی از این خانه‌ها بچه‌ای بود که شبیه بچه‌های ما نبود. این بچه پدر و مادری داشت که شبیه پدر و مادرهای ما نبودند».

اما به نظر می‌رسد که این اطلاعات، با اطلاعات تصویر تفاوت دارد. پدر و مادر کوچولو، شبیه تمام پدرها و مادرها تصویر شده‌اند و خانه، وسایل و اسباب بازی‌ها نیز کاملاً آشناست و حسی از تمایز و تفاوت را القا نمی‌کند. صرف تک چشم بودن، شاخ و چند دست و پا داشتن، این کاراکترها را از کاراکترهای عادی متمایز نمی‌کند. در حالی که براساس این اطلاعات متنی، تصویرگر قدرت مانور بسیاری در خلق فضاهایی تخیلی‌تر و فانتزی‌تر داشت (ضمناً معلوم نیست در این تصویر، چه بر سر شاخ‌های کوچولو آمده است).

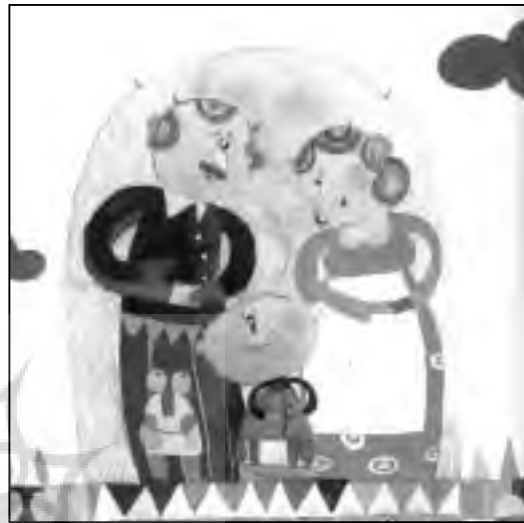
در صفحه بعدی کوچولو را در اتاق خود می‌بینیم با تختی شبیه تخت‌های عادی و اسباب‌بازی‌هایی کودکانه و معمولی. در بالای تخت کوچولو، تصویری ذهنی از هیولایی شاخدار می‌بینیم که او از آن می‌ترسد. در یک سوم بالا و در سمت راست، باز حضور پسر را داریم با رنگ و شمایل شبیه تصویر روی جلد. تنها در این تصویر است که کوچولو را چون پدر و مادرش، با سه دست می‌بینیم!

اطلاعات متنی می‌گوید: «کوچولو، مثل بقیه لولوها، بالای صورت پشمالوش یک چشم خیلی درشت داشت.» حال آن که در تصویری که تا حال از این لولوها دیدیم، فقط چشمی کوچک را شاهد بودیم و اثری هم از پشمالو بودن آن‌ها دیده نمی‌شود (تک چشم بزرگ و سبزی چهره، بیشتر کاراکتر مانستر (Monster) را یادآوری می‌کند). از آن جا که «کودکان در مورد تصویر بسیار سختگیر و دقیقند و متوقعند که تصویر مبین دقیق و کامل متن باشد»، نباید اطلاعات متن و تصویر، نقیض یکدیگر باشند.

در بخش بعدی متن، متوجه می‌شویم کوچولو از روشنایی می‌ترسد و تاریکی را دوست دارد و به همین سبب پدر و مادرش پرده‌های کلفتی به پنجره‌های اتاقش زده‌اند. صفحه را ورق می‌زنیم و اطلاعات را این گونه دنبال می‌کنیم که ترس کوچولو، کماکان ادامه دارد و او می‌گوید که یک «پسر» به اتاقش می‌آید.

این بخش داستان کاملاً شبیه فیلم دیگران (The Others) و متأثر از آن است. ریشه‌های

مشترک آن را می‌توان در ترس و پرهیز از نور خورشید یافت. در آن جا هم مادر بچه‌ها، یعنی «گریس»، پنجره‌های خانه را با پرده پوشانده است. از طرفی، فرزند او یعنی «آن» می‌گوید که آدم‌های ناشناسی را در اتاق‌های خانه‌شان می‌بیند و از جمله پسر بچه‌ای به نام «ویکتور» را. اما مادر او نیز چون مادر «کوجولولو»، حرف‌های فرزندش را فقط یک توهم کودکانه می‌داند و از او می‌خواهد بازیگوشی را کنار گذارد و حتی تنبیهی (خواندن بخش‌هایی از کتاب مقدس) را برای او در نظر می‌گیرد؛ درست مثل پدر و مادر کوجولولو که



می‌کند. بنابراین، عنصر عینک - توپ، محل ارتباط دو دنیای لولو و پسر می‌شود؛ هرچند که این بخش مهم داستان، پرداخت کافی و مناسبی ندارد.

در این صفحات، اطلاعات تصویر دیرتر از متن منتقل می‌شود. برای مثال، در متن چنین می‌خوانیم: «شب» بابا لولو و ماملولو راضی و سرحال از خواب بیدار شدند. کوجولولو را بوسیدند و غذای مفصلی به او دادند. در حالی که این فضا را در تصویر صفحه بعد شاهدیم (ضمن این که فضای تصویر شده، فضای شب نیست). هم‌چنین وقتی سخن از توپ بازی پسر با عینک کوجولولو می‌شود، تصویر آن در صفحه بعدی آمده است. جلو و عقب بردن تصویر نسبت به متن، نظم داستان را به هم می‌زند و متناسب با حوصله کودک نیست.

تا این بخش داستان، یعنی تا زمانی که کوجولولو هنوز پسرک را از نزدیک ندیده است و از او می‌ترسد، تصویر پسر در حاشیه بالا و سمت راست کادر دیده می‌شود، اما در صحنه‌ای که قرار است آن دو باهم مواجه شوند و گفت‌وگو داشته باشند و قرار بازی بگذارند، همه چیز عکس می‌شود. به طوری که پسر در مرکز کادر، در سمت چپ قرار می‌گیرد و این بار کوجولولو است که به بخش بالا در سمت راست منتقل می‌شود. این محل قرارگیری کاملاً متناسب با روند طرح داستانی است.

در این داستان، مخاطب با ترسی معکوس مواجه است. اگر کلیشه معمول، ترس بچه‌ها از لولوست، این بار لولوست که از بچه می‌ترسد. در پی این جابه‌جایی، جابه‌جایی محل قرارگیری شخصیت‌ها را نیز شاهدیم؛ نکته‌ای که در ادامه به آن می‌پردازیم. در این کادر، تصویر کوجولولو را که ترسیده است و زیر پتو قاچم شده، در کنار گریه‌ای که چون لولوها شاخ دارد، می‌بینیم.

در صفحه بعد، پسر شرح زندگی خود را این‌گونه می‌گوید:

«یک روز بعد از ظهر که مدرسه تعطیل بود، داشتیم کتابی درباره لولوها می‌خواندم که خوابم برد. یک‌دفعه دیدم که توی اتاق تو هستم. اول از تو ترسیدم، ولی بعد که دیدم تو هم خیلی از من می‌ترسی، فهمیدم که لولو ترس ندارد؛ مخصوصاً لولوی کوچکی مثل تو. از آن به بعد، هر وقت حوصله‌ام سر می‌رود، می‌خوابم و به تو فکر می‌کنم تا به این جا بیایم.»

پسرک با خواندن کتابی، وارد دنیای لولوها می‌شود و با این کار، مخاطب را وارد فضای ذهنی و تخیلات خود می‌کند. انگار از این جا کل داستان (یعنی تمام آن چه تاکنون اتفاق افتاده) را از اول می‌شنویم و ماجرا تازه شروع می‌شود. داستانی که

شرح فکر و خیالات یا خواب‌های پسر است. در واقع، پسر با معکوس کردن ترس خود در خیالاتش و تصور لولوهایی ترسو، به وسیله تخیلی جبرانی، به کمک خود آمده تا ترس‌های خود را زایل کند.

در تصویری که از شرح خواب پسرک داریم، پسرک را در آسمان می‌بینیم؛ در حال پرواز از شهر آدم‌های معمولی به شهری که پر از لولوهای شاخ‌دار و دو سه پایی و دو سه دستی است. در واقع، خواب و خیال، پیونددهنده پسر و کوجولولو می‌شود.

در تصویر آخر، باز کوجولولو در قسمت بالای کادر و پسر در قسمت پایین کادر تصویر شده است؛ انگاری که فضای بالای کادر، حکایت از ذهنیت و خیال دارد و قسمت پایین، واقعیت را نمایش می‌دهد و این چرخشی است که از خیال به واقع و از واقع به خیال رخ می‌دهد. چنان چه در پایان اثر، تصور می‌کنیم که کوجولولو جز ذهنیت و خیال پسر داستان نبوده است. اسباب بازی‌هایی که در تصویر آخر، در تملک پسر است (به خصوص تویی که عینک کوجولولو بوده)، این تأویل را قوی‌تر می‌کند.

در تصویر پشت جلد، پسر و کوجولولو را در کنار هم، خوشحال و راضی می‌بینیم؛ پیوندی که حکایت از دفع بحران و حل مشکلی به نام ترس‌های کودکانه دارد.

به طور کلی، باید گفت که هم متن و هم تصویر این اثر (جداً از نکات جزئی که به آن اشاره شد) جذاب و ابتکاری است.

تکنیک تصویرگر آکرلیک آبرنگ و گوش است. او در خلق تصاویرش، از زاویه دیدی یک سان (زاویه دید از روبه‌رو) استفاده کرده است. یکی از خصایص تصاویر او، قراردادن عناصر تصویری فراوان در صفحه است که این شلوغی و تنوع، امکان جست‌وجو را به مخاطب، برای کشف جزئیات جدید می‌دهد. مخاطب ممکن است با هر بار خواندن تصویر، امکانات تازه‌ای در آن بیابد و به این ترتیب بدون دلزدگی و خستگی‌های بارها به آن رجوع کند.

خطوط و سطوح نوک تیز، در حالتی متعادل با خطوط و سطوح منحنی قرار دارند. هم‌چنین رنگ‌های سرد و گرم نیز در تعادلی نسبی با هم هستند. آشنایی‌زدایی در خلق تصاویری چون تنگ (با دهانه‌ای مارشکل) و با پایه تخت و میز (با پایه‌هایی شبیه پای فیل)، به تصویرها تازگی قابل ملاحظه‌ای بخشیده است. هم‌چنین صندلی‌ها و خانه شاخدار و کتری سه پا که متناسب با شکل لولوهاست.

فضای کلی تصویرها با دورگیری‌های ملادی که پاک نشده و موجود است، تصاویر «پاکوفسکا» را تداعی می‌کند.

نکته آخر این که «کوجولولو» کتابی جذاب و شیرین برای گروه‌های سنی الف و ب است

منابع:

۱. روان‌شناسی رشد/ دکتر یوسف سیف پروین کدیور، رضا کرمی‌نوری، حسین لطف‌آبادی ص ۲۲۱
۲. children and Books p. ۲۲۴